همگونی شعر اقبال و برخی شاعران برجسته ایران

ناطق شریف، مریم

اقبال شاعر مشرق به ایران عشق می‏ورزید و از اینرو در شیوه و گاه در مضمون اشعار خویش از برخی شاعران این دیار پیروی می‏کرد.او اگر چه در آغاز بسوی گروهی شاعران سبک هندی از جمله‏ عرفی،فیضی،نظیری،غنی،صائب و غالب‏ گرایید،اما سرانجام سبک عراقی و خراسانی را برگزیده،به شاعران برجسته‏ای مانند فردوسی،خیام، سنایی غزنوی،جلال الدین رومی،عراقی، محمود شبستری،حافظ و ملک الشعرای بهار نزدیک‏ شد.

اقبال در مثنوی از سنایی،رومی و محمود شبستری،در غزل از رومی و گاه حافظ و در رباعی‏ از خیام پیروی کرده است.

در اشعار اقبال و فردوسی عناصر مشترک بسیاری‏ دیده می‏شود.آنان به ویژگیهای اصلی و مشترک‏ انسان عشق ورزیده و بر ساختن شخصیت انسان‏ طبق اصول انسانی تأکید کرده‏اند.پیکرهء اشعار فردوسی بیشتر بر شخصیتهای تاریخی و اسطوره‏ای‏ استوار است و اقبال با اشاره به برخی از جمله‏ مزدک(1)و کوهکن(2)به اشعار خویش رنگ تاریخی‏ می‏بخشد.فردوسی از افراسیاب به بدی یاد کرده و اقبال فرعون را نکوهیده است.اگر فردوسی در اشعار حماسی خویش شخصیت انسانی برجسته را به نمایش می‏گذارد،اقبال در فلسفهء خود مرد مؤمنی را می‏جوید که به مسلمانان انگیزه و نیرو دهد تا دیگر بار به نقطهء عروج خویش دست یابند.

او خودی را اهمیت بخشیده و فلسفهء خودی را با پیرایه‏های بسیار شگرف در قالب شعر می‏ریزد.(3)

فردوسی با اشاره به پیکران راستین استواری و دلاوری می‏کوشد تا الگویی برای انسانها فراهم‏ سازد و انسانی کم و بیش با همان ویژگیها بپرورد.

\*اقبال در فلسفهء خود مرد مؤمنی را می‏جوید که به مسلمانان‏ انگیزه و نیرو دهد تا دیگر بار به‏ نقطهء عروج خویش دست یابند.

فردوسی همانگونه که با شرح رویدادهای باستان‏ دریچه‏ای بسوی آینده می‏گشاید،اقبال نیز با اندرزهای عرفانی خویش راه را برای نسل آینده‏ هموار می‏کند.فردوسی رستم را به عنوان قهرمان‏ داستان امتیاز می‏بخشد و می‏گوید:

بزرگان ایران و هندوستان‏ ز رستم زدندی همی داستان(4)

و اقبال پیامبر(ص)را به دیدهء قهرمان نگریسته و چنین می‏سراید:

خامهء او نقش صد امروز بست‏ تا بیارد صبح فردایی بدست

شعله‏های او صد ابراهیم سوخت‏ تا چراغ یک محمد(ص)برفروخت(5)

در این گستره شعری دیگر از اقبال نیز بسیار به آن‏ ماننده است:

تا نه این وحدت ز دست ما رود هستی ما با ابد همدم شود

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد بر رسول ما رسالت ختم کرد.

رونق از ما محفل ایام را او رسل را ختم و ما اقوام را

خدمت ساقی‏گری با ما گذاشت‏ داد ما را آخرین جامی که داشت.(6)

اشعار اقبال و خیام نیز همسازیها و ناهمگونیهای‏ بسیار دارد و بطور کلی در عقاید آنان تضاد خودنمایی می‏کند.خیام می‏گوید:

خشت سر خم ز ملکت جم حوشتر بوی قدح از غذای حریم خوشتر

آه سحری ز سینهء خماری‏ از نالهء بو سعید و ادهم خوشتر

و اقبال گفته است:

نفس آشفته موجی از بیم اوست‏ نالهء ما نغمهء ما از دم اوست

لب جوی ابد چون سبزه رستیم‏ رگ ما،ریشهء ما،از غم اوست(7)

امروزه غرب در اثر نقاب گشاییهای فیتز جرالد(8) از جام و سبوی خیام سرمست بنظر می‏رسد و می‏توان گفت که سرشت مغرب به سبب تمایل‏ سخت به ماده پرستی،با خم خیام مناسبت خاصی‏ دارد،اما اینکه آنان بر رباعیات اقبال به اندازهء رباعیهای خیام پژوهش نکرده‏اند،هرگز از ارزش‏ رباعیات او نمی‏کاهد.

شراب عرفان خیام در شرق و غرب به یکسان‏ ستایش می‏شود.او جلو حقیقت را در پوششی‏ مجازی چنان می‏نماید که دستیابی به ژرفای آن‏ بدون دیده بصیرت ممکن نیست.اما اقبال به عنوان‏ شاعر مشرق زمین طرح معنویت شرق را در برابر غرب به عنوان خویشکاری پذیرفته است.

اقبال همانند جلال الدین رومی در کنار طبیعت به‏ ادراک توصیه می‏کند.چه این فهم در باور او و رومی موهبت طبیعی از سرچشمهء الهی است که‏ اقبال حتی در جاویدنامه به رهبری مولوی به سیر افلاک می‏پردازد و در موضعی می‏گوید:

روح رومی پرده‏ها را بردرید از پس که پاره‏ای آمد پدید.(9)

و آن گاه که از موجود و ناموجود و یا محمود و نامحمود از او می‏پرسد،رومی به او پاسخ می‏دهد:

بر مقام خود رسیدن زندگی است‏ ذات را بی‏پرده دیدن زندگی است.(10)

نظریهء پرورش و استواری خودی اقبال بیشتر از تعالیم اسلام سرچشمه گرفته است،اما او برای‏ شرح آن از مثنوی مولوی بسیار بهره جسته آنچنانکه‏ با مقایسه‏ای سطحی،چنین ثابت می‏شود که اقبال‏ تصور عشق را از مولوی اخذ کرده است،اما چنان‏ آنرا با فلسفهء خودی پیوند داده که فلسفه ویژهء اقبال شمرده می‏شود.او افزون بر عشق در بسیاری‏ از مسایل از جمله نیکی و پلیدی و جبر و اختیار نیز از اندیشهء رومی بی‏بهره نمانده است.

عرفان مولوی در شعر اقبال موج می‏زند،اما باید گفت،اقبال تصوف منفی که انسان را به مرداب‏ نیستی می‏کشد را ناپسند داشته و افلاطون را مظهر چنین تصوفی می‏داند.(11)برخی اشعار اقبال در اسرار خودی و رموز بیخودی در بحر رمل مسدس‏ محذوف-بحر پسندیدهء مولوی-سروده شده‏ است.

اقبال از کودکی با خواجه حافظ شیرازی و اشعارش آشنا گردید.پدرش شیخ نورمحمد معروف‏ به میان‏جی با اینکه در مدرسه یا مکتبی تحصیل‏ نکرد،ادب دوست و دلدادهء شاعران عرفانی فارسی‏ بود و تأثیر او بر اشعار اقبال آنچنان بود که می‏توان‏ گفت همانندیهایی که گاه در اشعار اقبال و حافظ دیده می‏شود،مدیون اوست،

اقبال اشعاری نیز بر ضد نظریات حافظ سرود، اما بعدها به سبب مخالفت مردم آنها را از دیوان‏ خویش حذف کرد.مرکز اندیشهء اقبال پیوسته عروج \*نظریهء پرورش و استواری‏ خودی اقبال بیشتر از تعالیم اسلام‏ سرچشمه گرفته،اما او برای شرح‏ آن از مثنوی مولوی بهرهء بسیار برده‏ است.

\*اقبال اشعاری بر ضد حافظ سروده بود،اما بعدها به سبب‏ مخالفت مردم آنها را از دیوان‏ خویش حذف کرد.

انسانیت است و از همین رو به خلق مرد کامل توجه‏ می‏نماید و این در حالی است که هدف حافظ نیز در اشعارش همانا معراج انسان است.پیروی اقبال‏ از سبک حافظ آشکار است.برای نمونه حافظ می‏گوید:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‏ایم‏ از بد حادثه اینجا به پناه آمده‏ایم.(12)

و اقبال چنین می‏سراید:

تو ندانی که نگاهی سر راهی چه کند در حضور تو دعا گفته به راه آمده‏ایم.(13)

در شخصیت اقبال و ملک الشعرای بهار نیز ویژگیهای مشترک بسیار وجود دارد.بهار«زندان‏ نامه‏اش»را در بحر«بلخ نامه»به سلیقهء سنایی‏ می‏سراید و اقبال«جاوید نامه»را به سبک‏ «سیر العباد الی المعاد»به رشتهء نظم می‏کشد.بهار در روزگاری می‏زیست که مردم آگاه شده‏اند و آزادی تا اندازه‏ای در کشور برقرار بود.او از نهضت‏ مشروطه جانبداری می‏کرد و در زمرهء آزادیخواهان‏ درآمده بود،چنانکه این ویژگی در اشعارش نیز باز تابیده است.اقبال نیز می‏کوشید با اشعار خویش انگیزه و احساس آزادی گذشته را به‏ مسلمانان یادآوری کند.در اشعار اقبال و بهار، روح دینداری و اندیشهء اعتماد،آشکارا بچشم‏ می‏خورد.بهار حتی اقبال را چنین می‏ستاید:

قرن حاضر خاصهء اقبال گشت‏ واحدی کز صد هزاران برگذشت

شاعران گشتند جیشی تار و مار وین مبارز کرد کار صد سوار(14)

با اینهمه اشعار اقبال تقلیدی نیست و از لحاظ لفظ و معنا دارای ابتکارهای آشکار است و بدرستی‏ که سبک اقبال سبکی ویژه است.

پی نوشت:

(1)اقبال لاهوری،محمد،کلیات اشعار فارسی،به کوشش‏ احمد سروش،کتابخانهء سنایی،ص 262.

(2)همان

(3)عشرت،وحید،فردوسی اور اقبال مین چند نادر فکری‏ مماثلتین،فصلنامهء اقبال،لاهور،1991 م،ج 38،ش 4.

(4)فردوسی،شاهنامه،به کوشش بامداد جویباری،تهران، 1369،ص 546

(5)اقبال،همان،ص 12

(6)همان،صص 70-69

(7)عزیز احمد،اقبال در روشنایی رباعیاتش،ترجمهء مریم‏ ناطق شریف،همشهری،سال 4،ش 954،ص 10

(8)ادوارد فیتز جرالد شاعر انگلیسی(1883-1809 م)برای‏ نخستین بار«رباعیات خیام»را در 1859 م چاپ کرد.این ترجمه ??? ارزشترین اثر در نوع خود شمرده می‏شود و در آن اندیشه‏های خیام ??? سبک آزاد و اقتباس گون به قالب شعر انگلیسی درآمده است.

(9)اقبال،ص 280

(10)همان،ص 281

(11)همان،صص 101-100

(12)حافظ،دیوان،به کوشش ابو القاسم انجوی شیرازی‏ 1363،ص 198.

(13)اقبال،همان،ص 133

(14)بهار،محمد تقی،دیوان،تهران،1356،ج 2 صص 241-240.